

تلاش خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جلوگیری از انحطاط طب اسلامی

مسعود کثیری^{*}، مرتضی دهقان نژاد^۲

مقاله‌ی مروری

چکیده

در این نوشتار سعی بر این است تا با تکیه بر منابع، ابتدا مختصری در خصوص زندگی‌نامه‌ی خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی بیان کرده و حوادث مهم زندگی او را به صورت خلاصه بر شماریم. سپس از منظر طب، به زندگانی علمی و علایق پزشکی او پرداخته و دلایل دل مشغولی‌اش به حفظ سنت‌های طب ایرانی را بیان کنیم. هم‌چنین سعی بر این خواهد بود تا روشن نماییم که چگونه سنت‌های طبی مبتنی بر خرافات که عمدتاً ناشی از تأثیرات فکری ترکان آسیای میانه بود، مکتب طبی ایران را به چالش طلبیده بود. در قسمت بعدی سعی بر این بوده است تا با تکیه بر منابع و به خصوص نوشته‌های خود خواجه در نامه‌ها و تنگسوق‌نامه ایلخانی، دلایل گرایش او به تلفیق طب چینی با طب سنتی ایران را در جهت حفظ سنت‌های طبی ایران قدیم بیان کرده و توضیح دهیم تلاش او در ترجمه منابع طبی چینی به زبان ایرانی در راستای چه هدفی بوده است. قسمت انتهایی مقاله به بیان تشکیلات، طرز عمل و قسمت‌های مختلف بیمارستان رشیدی، واقع در ربیع رشیدی، به‌عنوان سمبل اقدامات طبی خواجه، می‌پردازد.

واژگان کلیدی: تنگسوق‌نامه، بیمارستان رشیدی، طب چینی

^۱ پزشک و دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه اصفهان

^۲ دانشیار، عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

* نشانی: اصفهان، دروازه شیراز، دانشگاه اصفهان، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، تلفن: ۰۹۱۳۳۷۲۰۳۰۱.

مقدمه

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران، مورخان و دانشمندان قرن هفتم و هشتم هجری است که طی سال‌های ۶۹۷ تا ۷۱۸ ه.ق، وزیر سه ایلخان مغول، غازان خان، الجایتو و ابوسعید بود. آنچه در مورد این شخصیت بزرگ تاریخ، بیش از هر چیز دیگری جلب توجه می‌کند، چند وجهی بودن زندگانی اوست که باعث گشته تا هر پژوهشگری از زاویه‌ی دید خود به دوران حیات و ابعاد شخصیت او نگرسته و این تفاوت نگرش، قضاوت‌های متفاوتی را باعث شده است.

گروهی از محققان خواجه را یک مورخ بزرگ دانسته و او را از منظر اثر بزرگ تاریخی‌اش، جامع‌التواریخ رشیدی، می‌نگرند که به جرأت می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آثاری است که در ایران بعد از اسلام در زمینه‌ی تاریخ‌نگاری به‌وجود آمده است. این کتاب، نه تنها یکی از منابع مهم مطالعه‌ی تاریخ ایران، بلکه از مهم‌ترین منابع مطالعاتی تاریخ مغول و جهان است که فاصله‌ی زمانی از آغاز خلقت انسان تا اواخر دوره‌ی ایلخانی را در بر می‌گیرد. در خصوص نحوه‌ی نگارش این کتاب، به‌نظر می‌رسد که خواجه رشیدالدین به‌خاطر نفوذ فوق‌العاده‌ی سیاسی و منابع سرشار مالی که در اختیار داشت، گروه زیادی از دانشمندان، نویسندگان و پژوهشگران را در دیوان‌خانه‌ی خود برای جمع‌آوری و تحریر جامع‌التواریخ فراهم آورده و از توان علمی و قدرت نویسندگی آن‌ها برای نگارش بهره می‌برده است (۱). چنان‌که بعدها برخی از آن نویسندگان، مانند القاشانی، ادعا نمود که کتاب را او نوشته و خواجه، آن را به‌نام خودش منتشر کرده است (۲).

برخی دیگر از پژوهشگران خواجه را به‌عنوان فقیهی بزرگ و معتبر می‌شناسند که تألیفات بسیاری را در این باره داشته، ولی متأسفانه تعداد زیادی از آن‌ها به‌دست ما نرسیده است (۳). از نظر این مورخان، قسمتی از عمر خواجه صرف

اثبات اعتقادش به اسلام و رفع تهمتی شد که مخالفانش در مورد یهودی بودن، بر او روا می‌داشتند. هر چند بر اساس آنچه از شواهد بر می‌آید اسلام خواجه نمی‌تواند از روی اجبار و به طریق ریابری باشد و خدمات وسیع او به پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلام خود گواه این مدعاست. حتی برخی معتقدند که خواجه از بزرگان مذهب شافعی بوده و سه کتاب در فقه و الهیات شافعی نوشته است. او حتی تفسیری بر قرآن نوشت و در آن سعی کرد به شبهات علمای یهودی در مورد دین اسلام جواب دهد (۴).

برخی دیگر از مورخان حیات سیاسی خواجه را مد نظر قرار داده و سعی کرده‌اند منازعات سیاسی او را با رقیبانش مورد کنکاش قرار دهند. خواجه گرچه در زمان غازان خان به بالاترین مقام دیوانی آن زمان رسید و از آن پس تا زمان مرگش به تناوب وزیر سه ایلخان بزرگ بود، ولی در این مسیر همیشه دچار نوعی منازعه و رقابت بود که معمولاً از طرف ایلخان دامن زده می‌شد و همیشه برای وزارت او شریک دیگری قرار می‌دادند تا خواجه در این مقام بلامعارض نباشد. دلیل این عملکرد ایلخانان به روشنی مشخص نیست ولی برخی از مورخان اعتقاد دارند که چون خواجه نو مسلمان بود و در دستگاه او هنوز برخی از یهودیان رفت و آمد داشتند، در میان درباریان این شائبه وجود داشت که شاید او کارها را به نفع همکیشان خودش روبراه کرده و موجبات آزدگی مسلمانان را فراهم کند. دلیل دیگر شاید ترسی بود که در بین متنفذین، از افکار و اندیشه‌های نو و جسورانه‌ی خواجه وجود داشت. از آن‌جا که خواجه سعی داشت تا با تلفیق بین فلسفه و کلام و تصوف و با بهره‌گیری از اقتدار نظامی و مالی، نوعی فرهنگ جهان‌شمول برای دستیابی به زندگی بهتر به‌وجود آورد، لذا این باعث شده بود که متحجران و حافظان سنت‌های کهن از آن بیم و هراس داشته، بر علیه او توطئه نمایند (۴).

اما یکی از مهم‌ترین وجوه زندگی خواجه، که به جرأت

ایلخانان مغول مطالبی نگاشته‌اند. از آن پس با مراجعه به آثار طبی برجای مانده از خواجه رشیدالدین فضل الله، به بررسی و تحلیل اقدامات او در ایجاد تحول در علم طب می‌پردازیم.

مختصری از زندگی خواجه

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی در سال ۶۴۸ ه.ق در شهر همدان متولد شد. جد بزرگ و پدران او همگی به شغل عطاری و طبابت مشغول بودند. پدر بزرگش، موفق الدوله به همراه جمعی از پزشکان و دانشمندان، نزد حکام اسماعیلی کوهستان، در قلعه‌ی الموت زندگی می‌کردند. هم‌زمان با فتح قلعه‌ی الموت، موفق الدوله هم به همراه دیگر دانشمندان، به خدمت هلاکوخان مغول درآمد (۵). از دوران کودکی و جوانی او اطلاعات چندانی در دست نیست و همین قدر می‌دانیم که در زمان سلطنت ایلخان اباق‌آن رشیدالدین که آن زمان رشیدالدوله نامیده می‌شد و به احتمال زیاد دین یهود داشت (۶)، به‌عنوان طبیب خاص پادشاه درآمد و از همان زمان نزد ایلخان نفوذ و احترام زیادی کسب نمود (۷). برخی مورخان اعتقاد دارند که پدر خواجه، ابوالخیر، مسلمان شد و خواجه مسلمان به دنیا آمد (۸). شبانکاره‌ایی معتقد است که اسلام‌گزینی خواجه در زمان الجایتو بود (۹).

در سال ۶۹۷ ه.ق، در زمان غازان خان، پس از عزل و قتل صدرالدین زنجانی ملقب به صدر جهان، خواجه رشیدالدین، به همراه سعدالدین ساوجی، به مقام وزارت رسید (۷). پس از مدتی، ساوجی کشته شد و تاج علیشاه گیلانی به‌جای او انتخاب گشت. گرچه تاج علیشاه دوست خواجه بود و بنا به توصیه‌ی او به قدرت رسیده بود (۱۰)، ولی بروز نزاع و اختلاف ما بین این دو وزیر که ظاهراً بر سر نحوه‌ی اداره‌ی کشور و در حقیقت جنگ قدرت بود، باعث گشت تا پس از مدتی تاج علیشاه با کمک چند نفر شاهد دروغین که رشوه دریافت نموده بودند، خواجه را به مسموم کردن و قتل الجایتو متهم کرد (۱۱). این اتهام باعث شد تا ایلخان ابوسعید فرمان قتل این پیرمرد فرزانه را به همراه پسر جوانش، عزالدین ابراهیم، صادر کرده و این حکم در هفدهم جمادی الاول سال

می‌توان گفت عامل اصلی ورود او به دربار ایلخانان و زمینه‌ساز رشد چشمگیر او در دستگاه حاکم گشت، شهرت و اعتبار علمی او در زمینه‌ی طب و طبابت بود. شهرت و اعتباری که هیچ‌گاه در طول زندگی سیاسی خود آن را از دست نداد. خواجه در طول زندگی سیاسی خود، تلاش فراوانی نمود تا طب اسلامی- ایرانی را که زمانی در اوج شهرت بود و بنیانگذارانش، هم‌چون رازی و ابن سینا تا قرن‌ها در آسمان علم می‌درخشیدند، از انحطاط و نابودی و افتادن به دامان خرافات حفظ کند. او حتی سعی کرد تا با بهره‌گیری از طب چینی که در آن زمان، از پیشرفت خوبی بهره‌مند بود، و تلفیق آن با سنت‌های پزشکی اسلامی و ایرانی، طب سنتی ایران را ارتقا ببخشد. متأسفانه، این جنبه از زندگی خواجه چندان مورد توجه محققان تاریخ قرار نگرفته و نکات مبهم و سؤالات زیادی در این خصوص وجود دارد. سؤالاتی هم‌چون:

- ۱- اشراف و احاطه‌ی خواجه به علم طبابت از چه زمانی آغاز شد؟
- ۲- چگونه و جاهت پزشکی خواجه، زمینه‌ساز حضور او در دربار و قدم نهادنش به دایره‌ی سیاست شد؟
- ۳- رویکرد خواجه به پزشکی، پس از ورود به قدرت چگونه بود؟
- ۴- آثار نوشتاری و اقدامات عملی او در مورد پزشکی در دوران قدرتش چه بود؟
- ۵- راهکارهای عملی خواجه برای ارتقای دانش پزشکی چه بود؟

این مقاله در صدد است تا ضمن اشاره‌ای کوتاه به ابعاد شخصیتی و حوادث زندگی سیاسی خواجه، با مراجعه به کلیه‌ی منابعی که به‌نحوی به زندگانی و اقدامات او پرداخته‌اند، با شرح و تفصیل اقدامات طبی او، راهگشای رسیدن به پاسخی قانع‌کننده در مورد سؤالات بالا باشد.

روش مطالعه در این مقاله، مراجعه به کلیه‌ی منابع تاریخ طب و تواریخی است که در مورد وضعیت طب در دوره‌ی

۷۱۸ ه.ق در اطراف شهرستان ابهر به اجرا گذاشته شد^۱.

عقاید خرافی مغولان در طب و حیات پزشکی خواجه

با شروع تهاجم ترکان آسیای میانه از قرون چهارم و پنجم هجری به بعد و تکمیل این هجوم با حمله‌ی مغول، برتری در عرصه‌ی طب، با جادوگران و احضارکنندگان روح و کلاً خرافه‌گرایان شد (۴). در مورد تشخیص و درمان بیماری‌ها هم نقش اصلی بر عهده‌ی شمن‌ها بود. هنگامی که کسی بیمار می‌شد ابتدا او را پیش شمن برده و او تشخیص می‌داد که بیماری او از انواع عادی بوده یا ناشی از تأثیرات ارواح خبیثه و حلول آن‌ها در جسم بیمار است. اگر تشخیص بر نوع دوم بود، شمن‌ها نوع درمان را انتخاب کرده و سعی می‌کردند بر اساس آن ارواح خبیثه را از جان و روح بیمار دور نمایند (۱۲). چنان‌که در مورد بیماری اوکتای، بدین کار دست زدند

^۱ در کتاب بررسی روش اداری و آموزشی ربیع رشیدی، مؤلف در صفحات ۳۸ تا ۴۵ تأسیسات خیریه بنا شده یا تعمیر گشته توسط خواجه را این‌گونه بیان می‌کند:

- ۱- احداث مجموعه ربیع رشیدی در نزدیکی تبریز که یک مجموعه‌ی عظیم و منحصر به فرد در زمینه‌های فرهنگی، درمانی، اجتماعی و... بود.
- ۲- احداث یک مجموعه‌ی شبیه ربیع رشیدی، در نزدیک گنبد سلطانیه که ظاهراً یک بیمارستان هم به‌نام دارالمرضاء در کنار آن وجود داشته و در نامه‌ی شماره‌ی ۳۷ اشاره به وقف تعداد بیست هزار قطعه مرغ برای مخارج آن کرده است. از تحقیقات چنین بر می‌آید که در سلطانیه دو بیمارستان بوده که یکی توسط خواجه و دیگری توسط الجایتو ساخته شده بود (تاج بخش، ص ۱۴۸).
- ۳- بنای مدرسه‌ای به‌نام مدرسه‌ی رشیدی در شهر یزد
- ۴- بنای مدرسه‌ای در شرق ترکیه امروزی در شهر ارزنجان
- ۵- بنای مدرسه‌ای در شهر هرات
- ۶- بنای مدرسه‌ای در شهر مراغه
- ۷- احداث بیمارستانی در شهر بصره
- ۸- بازسازی بیمارستانی در شهر شیراز
- ۹- بازسازی بیمارستان و داروخانه‌ی شهر همدان که توضیح نسبتاً مفصلي در خصوص آن در نامه‌ی شماره‌ی ۴۷ در مجموعه‌ی مکاتبات او آمده است.

(۷)؛ زنان هم گاهی در این نقش ظاهر شده و به سحر و جادو می‌پرداختند (۱۰) و گاه کار این‌گونه افراد به حدی بالا می‌گرفت که به کمک طرفداران خودشان بر حکومت می‌شوریدند (۱۳) یا به جرم انجام سحر و جادو علیه ایلخان کشته می‌شدند (۱۴).

جد خواجه معروف به موفق الدوله شغل عطاری داشت و به همین دلیل به امور پزشکی و طبابت هم می‌پرداخت. پدرش، ابوالفرج علی بن ابی الشجاع همدانی، معروف به عمادالدوله هم از پزشکان معروف زمان بود و از جمله مهاجرین یهودی به‌شمار می‌رفت و کلاً این خاندان به داشتن دانش پزشکی شهره بودند (۷). اجداد خواجه ابتدا نزد حکام اسماعیلی کوهستان زندگی می‌کردند و پس از براندازی آنان توسط هلاکوخان، به‌عنوان پزشک به خدمت خاندان مغول درآمدند. هر چند که شخصیت سیاسی خواجه مانع از این گشته که مورخان به وجه دیگر زندگی او، یعنی طب و طبابت بپردازند، ولی به هر حال این مسأله انکارناپذیر است که خواجه رشیدالدین، ابتدا به‌عنوان پزشک به خدمت ایلخانان درآمد و در طول مدت عمر و وزارتش همواره به طبیب بودن خودش افتخار کرده (۱۰) و مکتوبات خودش را با عنوان «فضل الله ابن ابوالخیر علی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی» امضاء می‌کرد (۱۵). در بررسی زندگی او موارد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد در تمام مراحل زندگی‌اش و حتی در اوج قدرت سیاسی، طب و طبابت از جمله اولویت‌ها و علایق خواجه بود و فرزندانش هم با وجود اشتغال به امور سیاسی، نسبت به شغل اجدادی خودشان بی‌توجه نبودند چنان‌که فرزند کوچکش، عزالدین ابراهیم به‌عنوان شربتدار (داروساز) مخصوص الجایتو خدمت می‌کرد و نهایتاً هم به‌دلیل همین حرفه مورد سوءظن قرار گرفت و به سرنوشتی دردناک مبتلا گشت.

مجموعاً ۷ نامه در مجموعه مکاتبات رشیدی، کتاب سوانح الافکار رشیدی، وجود دارد که به‌نحوی به اهتمام خواجه رشیدالدین فضل‌الله نسبت به امور پزشکی دلالت داشته و از بررسی آن‌ها می‌توان تا حد زیادی در مورد

رشیدالدین، محمود بن الیاس را که در نامه‌ی شماره‌ی ۲۰ هم ذکری از او رفت به ریاست بیمارستان و موقوفات آن انتخاب کرده و برای او موجب و مستمری ویژه برقرار می‌کند. بر حسب ظاهر دلیل توجه خاص خواجه به این پزشک، کتابی بوده که به نام خواجه رشیدالدین فضل‌الله نوشته و آن را لطائف رشیدی‌ه نام‌گذاری کرده بود.

نامه‌ی شماره‌ی ۴۳ که نامه‌ی بسیار مفصلی است و خطاب به مردم زادگاه خواجه نوشته شده، در مورد وضعیت بیمارستان همدان به نگارش درآمده است. ظاهراً بیمارستان همدان به دلیل سوء مدیریت و مشکلات مالی که داشته به وضعیت نامطلوبی دچار گشته و خواجه در این نامه‌ی طولانی ضمن تشریح وضعیت بد بیمارستان و سوء مدیریت درآمدهای آن‌جا، پزشکی را به‌عنوان رئیس بیمارستان معرفی می‌کند. این پزشک که ابن مهدی نام دارد موظف گشته تا ضمن بهبود بخشیدن به شرایط موجود، اسباب رضایت خاطر مراجعین و بیماران را فراهم آورده و نسبت به استخدام یک نفر جراح و یک عطار و دیگر اشخاص مورد نیاز بیمارستان اقدام کرده و پس از آن به تبریز مراجعه نماید تا از الطاف خواجه بهره‌مند گردد.

اقدامات خواجه در جهت ارتقا کیفیت طب

۱) طب چینی و تنگسوق نامه:

یکی از مهم‌ترین و جالب‌ترین اقدامات خواجه رشیدالدین، تلاش در جهت شناسایی و ورود طب چینی به عرصه‌ی پزشکی ایران بود. خواجه معتقد بود که پس از دوران شکوفایی ترجمه‌ی آثار یونان، در ابتدای دوران خلافت عباسی، که از آن به نام عصر ترجمه یاد می‌شود، دیگر هیچ قدمی در جهت آشنایی با علوم دیگر کشورها به‌خصوص کشور چین و ختا برداشته نشد. این مسأله در خصوص پزشکی هم بدین صورت بود و پس از دوران زرین ترجمه‌ی آثار یونانی، پزشکان ما ضرورت آشنایی با علوم دیگر کشورها را احساس نکرده یا زمینه‌ای برای ورود به چنین عرصه‌ای نمی‌یافتند. خواجه که در تاریخ نگاری روشی نو برگزیده بود

عملکرد خواجه در حوزه‌ی پزشکی قضاوت کرد. به‌عنوان مثال،

نامه‌ی شماره‌ی ۲۰ مکتوبی است که خواجه در آن به پسرش امیر علی که حاکم عراق عرب بود، دستور می‌دهد که موجب و صلّه کلیه‌ی دانشمندان بلاد تحت امر خودش را به شرحی که خود خواجه تعیین نموده بپردازند. نکته‌ی بسیار جالب در این نامه توجه ویژه‌ای است که به یکی از پزشکان به نام محمود بن الیاس دارد و سفارش می‌کند که تحفه‌ی پزشک مزبور علاوه بر مواردی که به دیگران داده می‌شود، شامل هزار دینار نقد و قبایی از پوست سنجاب خاکستری و یک اسب با جهاز کامل باشد.

نامه‌ی شماره‌ی ۳۰ را از شهر مولتان هند خطاب به شخصی به نام مولانا قطب‌الدین شیرازی نوشته است. در این نامه خواجه برای خواننده توضیح می‌دهد که چگونه رنج سفر را به خود هموار کرده و به دستور ایلخان عازم سفر هند شده است تا عظمت و شکوه دربار و حکومت ایلخان را به رخ پادشاهان هند بکشد. نکته‌ی پزشکی مندرج در این نامه این است که خواجه توضیح می‌دهد چگونه توانسته از این مسافرت سود جسته و برخی از داروهای کمیاب را برای مصرف بیمارستان‌های بلاد ایران تهیه نماید. همچنین در قسمتی از نامه ماجرای طبابت خودش را برای یکی از شاهزادگان هند که عادت به میگساری داشت، بیان می‌کند.

در نامه‌ی شماره‌ی ۳۷ که در واقع یک وصیت‌نامه محسوب می‌گردد و خواجه در هنگام ابتلا به یک بیماری سخت آن را نوشته، موارد زیادی وجود دارد که توجه او را به علما و علم و دانش می‌رساند. در قسمتی از نامه لیست کاملی از داروهای کمیاب و عرقیات شفابخشی را که در اختیار داشته بیان کرده و طریقه‌ی مصرف آن‌ها را می‌نویسد.

نامه‌ی شماره‌ی ۴۲ مربوط به دستور خواجه مبنی بر احیای یک دارالشفاست که در زمان اتابکان فارس در شیراز ساخته شده بود و در آن زمان رو به خرابی رفته و وضعیت موقوفات آن هم در ابهام بود. همچنین در این نامه

و برخلاف بسیاری از تواریخ گذشته، به تواریخ همه‌ی اقوام و مردمان دیگر نقاط دنیا هم توجه کرده بود، سعی نمود تا در پزشکی هم چنین قدمی بردارد و کوشید که پای معلومات طبی چین را هم به عرصه‌ی پزشکی ایران، از طریق ترجمه‌ی آثار طبی آن‌ها باز کند.

خواجه رشیدالدین تا حد زیادی به دلایل مراودات سیاسی و آشنایی با دانشمندان دیگر ممالک، فکر می‌کرد که یکی از راه‌های نجات طب از خرافات و سحر و جادو، رواج طب چینی است. شاید این شیفتگی خواجه به آداب و رسوم و بوروکراسی چین بود که باعث چنین نتیجه‌گیری شده بود. او به‌شدت روش‌ها و آداب چینی‌ها را زیر نظر داشته و در جای جای نوشته‌های خودش به آن‌ها اشاره دارد از جمله در جایی می‌گوید که چینی‌ها هنگام عقد قراردادهای رسمی اثر انگشتان خودشان را پای قرارداد می‌گذاشتند. سپس در تکمیل صحبت خودش می‌گوید که تجربه نشان می‌دهد که هیچ دو نفری نیستند که انگشتان کاملاً یکسان داشته باشند. اگر منظور خواجه فقط این بوده که شکل انگشتان افراد با هم متفاوت است، مطلب اهمیت چندانی نمی‌یابد ولی اگر مقصودش این بوده که اثر انگشتان در هیچ دو نفری مشابه نیست، در این صورت وی نخستین دانشمندی است که به ارزش انگشت نگاری در تشخیص هویت اشاره کرده است (۱۶).

هر چند که علت پیشرفته بودن چینی‌ها در علوم و پزشکی، مربوط به بحث ما نمی‌شود ولی اجمالاً می‌توان چنین حدس زد که چند عامل در این مورد دخالت داشته‌اند. عامل اول این بود که آن‌ها از اعصار بسیار قدیم، کل عالم را جاندار عظیمی می‌دانستند که انسان و طبیعت هر دو جزئی از آن بودند. این طرز تلقی، بر نحوه‌ی توضیح پدیده‌هایی که مشاهده می‌کردند تأثیر فراوانی داشت و در مواردی به آن‌ها کمک می‌کرد که از مدت‌ها پیش به درک علت بسیاری از پدیده‌ها نائل شوند. عامل دومی هم بود که نقش مهمی بازی کرد و آن انکار یا بی‌اعتقادی به هر گونه جبرگرایی به‌عنوان قادر مطلق در پس تمامی عالم بود. این قابلیت به آنان امکان

می‌داد که به همه‌ی دانسته‌های خود جامه‌ی عمل بپوشانند (۱۷). و اما عامل سوم، چنان‌که شاید از کشوری با دولتی قویاً دیوانسالار انتظار می‌رود، کار پزشکی، حرفه‌ای با مقررات اکید خود بود. امتحاناتی هم در آموزش عمومی و هم در طب، باید گذرانده می‌شد و کرسی‌های استادی طب حتی در قرن پنجم میلادی وجود داشت.

به‌نظر می‌رسد که فکر ایجاد بیمارستان نخستین بار به مغز چینی‌ها خطور کرده است. به هر صورت، تاریخ تأسیس آن پیش از عهد امپراتوری «هان» است. تعداد بیمارستان‌ها با ورود دین بودا افزایش یافت. بیمارستان‌ها که اساساً بنیادهای بودایی بودند، از روزگار «تانگ» به بعد زیر سلطه‌ی دولت قرار گرفتند. مقررات قرنطینه در قرن چهارم میلادی و حتی شاید پیش از آن وجود داشت. دو قرن بعد نیز درمانگاه‌هایی برای جذامیان تأسیس شد (۱۷).

به مانند سایر علوم، طب چینی هم بر اصولی کمابیش مستحکم بنیانگذاری شده بود که برخی از آنان امروزه هم مورد پذیرش برخی از پزشکان غیر چینی می‌باشد. یکی از روش‌های درمان چینی، طب سوزنی بود که ریشه در اعتقاد تنگاتنگ میان آدمیان و چیزهای خاکی داشت و تا حدی بازتاب تصور آن‌ها از کل عالم به مثابه‌ی موجودی زنده بود و نقاط سوزن‌خور اصلی نیز رابطه‌ی خاصی با جهات اصلی و آرایش افلاک داشت. از سوی دیگر، این طب بازتاب اعتقاد به نوعی روح حیاتی یا هوا بود که در درون چیزهای زنده حرکت می‌کرد و حرکتش با نشانیدن سوزن تسهیل می‌گشت. این نظریات باعث توجه چینی‌ها به گردش دوگانه‌ی خون شد که حدوداً ۱۶۰۰ سال قبل از کشف سیستم گردش خون توسط «ویلیام هاروی» بود. این مسأله باعث شده بود که پزشکان چینی، برای ضربان نبض بیمار اهمیت زیادی قائل شوند.

روش چینی منحصر به فرد دیگر، «سوزاندن خاراگوش» بود که کاربرد آن مانند طب سوزنی، موضعی است. این روش در آغاز برای تسکین دردهایی مثل درد روماتیسم مفاصل به

۲) تأسیس بیمارستان رشیدی

یکی از درخشان‌ترین اقدامات خواجه، در اوایل وزارتش در دوران غازان خان - هر چند که برخی از مورخان به اشتباه آن را مربوط به دوران الجایتو می‌دانند (۱۸) - احداث یک شهرک اداری - دانشگاهی به نام ربع رشیدی، در نزدیکی شهر تبریز بود. ربع رشیدی که امروز فقط آثار مختصری از آن باقی مانده، در زمان آبادانی شامل ۲۴ کاروانسرای وسیع و ۱۵۰۰ دکان و ۳۰۰۰۰ خانه و تعدادی حمام و باغ و کارخانه‌های پارچه‌بافی و کاغذسازی و دارالضرب و تولید رنگ و نظایر آن بوده است (۱۶). در درون این شهرک یک مجتمع بزرگ فرهنگی، مذهبی و آموزشی ساخته شده بود که این مرکز بزرگ‌ترین مجتمع آموزشی در دوران ایلخانان مغول و حتی چند قرن بعد از آن بود. خواجه رشیدالدین برای نیل به هدف خود، در این مجموعه واحدهای گوناگونی هم‌چون، مسجد، خانقاه، مدرسه، دارالایتام، دارالضیافه، کتابخانه، و... بنا نمود. هم‌چنین در این مجموعه بیمارستانی ساخته شده بود که در حکم یک دانشکده‌ی پزشکی بود^۱ و او آن را تحت نظر شخصی به نام محمد بن النبیل قرار داده بود. مجموعه‌ی ربع رشیدی و به‌خصوص دارالشفای هر لحاظ و حتی از نظر معماری هم از نمونه‌های قبلی خودش ممتاز بود^۲.

^۱ در حدود قرن هفتم و هشتم هجری، بیمارستان به مفهوم کاملاً مستقلی آن‌گونه که قبل از آن وجود داشت و یا امروزه ما می‌شناسیم، وجود نداشت. بیمارستان‌ها که اغلب دارالشفای نامیده می‌شد، در برخی از شهرهای بزرگ در کنار دیگر مجموعه‌های فرهنگی مانند مدرسه، خانقاه، مسجد و... قرار داشتند. در این‌گونه مراکز فرهنگی و درمانی، دارالشفای به معنی بیمارستان و درمانگاه کاربرد داشته و هزینه‌ی آن اغلب از طریق اوقاف و اموالی که بانیان خیر صرف این کار می‌کردند، تأمین می‌شد. بر اساس گزارشی که در کتاب آیین شهرداری در قرن هفتم، نوشته‌ی ابن اخوه، وجود دارد، گروه‌های پزشکی شاغل در این دارالشفای عبارت بودند از: پزشکان، کحالان، شکسته‌بندان، جراحان، فسادان و حجامان، عطاران، شربت‌سازان و دام‌پزشکان (ابن اخوه، ۱۳۶۰، ص ۱۷۰).

^۲ مهندس احمد سعید نیا که در خصوص معماری ربع رشیدی تحقیقاتی انجام داده، پس از شرح کلیه‌ی قسمت‌های آن معتقد است که دارالشفای در همان گذری قرار داشته که بین دروازه‌ی مفتوح الابواب تا درگاه اولین

کار می‌رفت. اما این تنها کاربرد آن نبود و برای برخی دیگر از اختلالات هم‌چون ناراحتی‌های پوستی، کاربرد داشت (۱۷). در هر صورت حاصل تلاش خواجه در جهت تلفیق طب چینی با داشته‌های طب ایرانی، امروزه به‌صورت یک نسخه‌ی خطی به نام «تنگسوق نامه»، در اختیار ما قرار دارد. خواجه برای انجام این منظور، همان‌گونه که خود در مقدمه‌ی این کتاب نامه می‌گوید، ابتدا سعی کرد تا ضرورت چنین کاری را به ایلخان فهمانده و سپس فرمانی از غازان‌خان برای انجام آن بگیرد. پس از آن یک نسخه‌ی منظوم از طب چینی را که منسوب به یک حکیم چینی به نام «وانگ شاهو» بود انتخاب نموده و برای ترجمه به یک گروه داد. نکته‌ی جالبی که خواجه در مقدمه‌ی این کتاب ذکر می‌کند، وسواسی است که او برای انتخاب گروه مترجمین داشت. او ابتدا یک مترجم ایرانی الاصل را که پدرش به چین مهاجرت کرده و خودش در آن‌جا به دنیا آمده بود، انتخاب کرد که تبعاً این مترجم به زبان‌های فارسی و چینی تسلط داشت. سپس یک حکیم چینی به نام حکیم «سیوسه ختایی» و یک حکیم ایرانی به نام «مولانا ملک الحکما صفی الدوله» برگزید تا بر ترجمه‌ی این کتاب نظارت کرده و به اصطلاح آن را ویرایش علمی نمایند. پس از این‌که این کتاب منظوم به زبان فارسی ترجمه شد، آن را به خط «محمد بن احمد بن محمود معروف به قوام کرمانی»، در دارالترجمه تبریز بازنویسی نمود و در سال ۷۱۳ ه.ق به نام «تنگسوق‌نامه ایلخانی یا طب اهل خطا»، به پیشگاه ایلخان تقدیم نمود.

این نسخه‌ی خطی ۵۱۹ صفحه‌ای منحصر به فرد که دارای دو مقدمه‌ی ۴۰ صفحه‌ای یکی به قلم خواجه رشیدالدین فضل‌الله در ضرورت ترجمه و مراحل آن، و دیگری مقدمه‌ی طبیبان مترجم کتاب است، در کشور ترکیه نگهداری می‌شود. در سال ۱۳۲۹ شمسی، مجتبی مینوی این کتاب را شناسایی و عکس‌برداری نموده و در سال ۱۳۵۰ شمسی، به همت دانشگاه تهران، همان نسخه‌ی عکس‌برداری شده، به چاپ رسید.

از نظر تشکیلات بیمارستان گرچه اطلاعات زیادی در منابع به جای نمانده، ولی خوشبختانه به دلیل اهتمام و اهمیتی که خواجه برای طب و طبابت قائل بود، می‌توان از خلال وقف‌نامه و هم‌چنین نامه‌هایی که رشیدالدین به پسران و عمال خود نوشته، برخی اطلاعات سودمند در این خصوص کسب نمود. در نامه‌ی شماره‌ی ۵۲ از کتاب سوانح الافکار، که خواجه آن را خطاب به یکی از پسرانش نوشته است، ضمن ابراز افتخار به دانش‌دوستی و فرهنگ‌پروری خودش و زحماتی که در این خصوص کشیده، به توصیف ربع رشیدی پرداخته و قسمت‌های مختلف آن را تشریح می‌کند. سپس در تشریح دارالشفای می‌نویسد که برای اداره‌ی امور آن‌جا پنجاه پزشک حاذق از اقصای چین و هند و مصر و سوریه و دیگر ممالک، دعوت کرده است. ضمناً جنبه‌ی آموزشی را هم در نظر گرفته و هریک از این پزشکان می‌بایست ده نفر دستیار آموزشی داشته باشند تا ضمن تحصیل عملی طب، به آن‌ها در انجام امور بیمارستان کمک نموده و هر کدام وظایف خاصی در بیمارستان به عهده بگیرند. در بیمارستان شاخه‌های دیگر پزشکی هم در نظر گرفته شده و در آن‌جا تعدادی پزشک

رشیدی بوده است. از سوی دیگر، دارالشفای در مقابل خانقاه قرار داشته است، چنان‌که در داروخانه و در خانقاه مشترکاً در درون یک راهرو واقع بوده است. در تعیین و توزیع مشعل‌ها برای روشنایی شب یک مشعلدار و نگهبان مشترک برای درگاه دهلیز داروخانه و درگاه دهلیز خانقاه تعیین نموده است. در جای دیگری هم تصریح شده که حجره‌ی چشم‌پزشک در دهلیز خانقاه قرار دارد. از سوی دیگر، بخش آموزشی دارالشفای که «دارالمرتبین» نامیده می‌شده، هم‌جوار سرای متولی ربع رشیدی و هم‌چنین هم‌جوار سرای کوچک «مشرف» قرار داشته است. بررسی موقعیت سرای متولی و سرای مشرف این موقعیت را روشن‌تر می‌سازد. بر این اساس، موقعیت دارالشفای و مرکز تعلیمات پزشکی یعنی دارالمرتبین و داروخانه در کوچه روضه، مجاور سرای متولی و سرای مشرف و روبه‌روی خانقاه قرار داشته است. نحوه‌ی قرارگیری دارالشفای نشان می‌دهد که ورود بیماران بدان، از سمت درگاه و دروازه‌ی مفتاح الابواب بدون ورود به کوچه‌ی روضه، نیز امکان‌پذیر بوده است (مجله‌ی هنرهای زیبا، شماره ۷، تابستان ۷۹ صفحه‌ی ۵۸).

جراح و کحال - چشم‌پزشک - و شکسته‌بند هم انجام وظیفه نموده و هر کدام از آن‌ها هم موظف به برگزیدن پنج نفر دستیار برای خود بودند. به این ترتیب، سالیانه ۲۵۰ نفر به‌عنوان دانشجوی پزشکی جدید پذیرفته می‌شد که با احتساب پنج‌سال توقف، در مجموع، ۱۲۵۰ نفر دانشجوی همواره در آن‌جا حضور داشتند (۱۹). این گروه پزشکان و دستیاران را همگی در محلی به‌نام «کوچه‌ی معالجان» واقع در پشت بیمارستان و نزدیک باغات و درختستان‌های رشیدآباد اسکان داده بودند. البته لازم به ذکر است که این‌ها پزشکان نیمه‌وقت بوده و علاوه بر پزشکانی محسوب می‌گشتند که به‌صورت تمام‌وقت در استخدام دارالشفای بودند. پزشکان تمام‌وقت در استخدام دائمی دارالشفای بودند و حق کار در خارج از آن‌جا را بدون مجوز متولی نداشتند. آن‌ها بر خلاف پزشکان نیمه‌وقت که در دارالشفای اتاق مخصوص نداشتند، هر کدام دارای یک اتاق ویژه بوده و محله‌ی سکونت آن‌ها «محله‌ی صالحیه» بود. پزشکان، مداوای کارکنان و مسافران ربع رشیدی را به عهده داشته و به‌علاوه در روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته، می‌بایست مراجعان خارج از ربع و بیماران شهر تبریز را هم مداوا کنند. در روزهای دیگر هفته، غیر از روزهای تعطیل، این پزشکان می‌بایست به آموزش دانشجویان بپردازند. دانشجویان می‌بایست به مدت پنج‌سال در دارالشفای آموزش ببینند و پس از این مدت اگر قادر به معالجه‌ی بیماران بودند، به آن‌ها مجوز طبابت داده می‌شد و اگر در امتحان مردود می‌شدند می‌بایست برای همیشه از کار طبابت صرف‌نظر کنند. این دانشجویان به‌صورت شبانه‌روزی در آن‌جا حضور داشتند و کلیه‌ی مایحتاج آن‌ها توسط بیمارستان تأمین می‌شد و در صورت بی‌لیاقتی ضمن محرومیت از این مزایا، امکان اخراج آن‌ها هم وجود داشت (۷).

قسمت‌های مختلف بیمارستان بر اساس اصول علمی از هم مجزا شده بود و بیماران مبتلا به امراض مسری را در قسمتی مجزا قرار می‌دادند. پزشکان همه‌ی بیماران سرپایی را روبه‌روی داروخانه ویزیت کرده و سپس داروها توسط

ابوسعید، گروهی از سپاهیان و اشرار به ربیع رشیدی ریخته و ضمن خرابی و چپاول آنجا، مراکز فرهنگی را از حیز انتفاع ساقط کردند. به نظر می‌رسد که در همین زمان بیمارستان هم دستخوش دستبرد و خرابی گشت و پس از آن یا به کلی از بین رفت یا اگر به حیات بی‌رمقی ادامه داده باشد، از آن بی‌خبر هستیم. البته مؤلف کتاب تاریخ بیمارستان‌ها، بدون ذکر منبع، اعتقاد دارد که بیمارستان تا اوایل دوران صفویه فعال بوده است (۱۹).

نتیجه‌گیری

سال‌ها بود که سیر حوادث پرشتاب و تاخت و تاز ترکان آسیای میانه به ایران، از دوره‌ی طلایی ترجمه و عصر زرین فرهنگ، جز خاطره و نامی باقی نگذاشته و در دوره‌ی ثبات و آرامش حکمفرمایی سلجوقیان بزرگ هم، عرصه‌ی دانش تجربی، آن‌گونه که شایستگی آن را داشت، مورد توجه واقع نگشته بود. علم پزشکی هم به همین دلایل و برخی دلایل دیگر هم چون تعصب برخی از متشرعان اهل تسنن و ممانعت آنان از انجام تشریح و تدریس آناتومی مصور و برخی دیگر از مواد علم طب، به قهقرا افتاده یا با قضاوتی خوشبینانه، در حال رکود قرار گرفته بود. گرچه نفوذ فرهنگ ترکان و مغولان، عرصه‌ی علم و دانش و طبابت را دستخوش جولان خرافات و سحر و جادو کرد، ولی فضای نسبتاً باز و ثبات نسبتاً پایدار ایجاد شده در زمان ایلخانان مغول به‌خصوص از غازان‌خان به بعد، و همچنین کم‌رنگ شدن تسلط نفوذ علمای اهل تسنن و پررنگ‌تر شدن نقش علمای شیعه، همه از جمله عواملی بود که به همراه یک همت عالی و تدبیر جامع می‌توانست شاخه‌های مختلف علوم به‌خصوص علم پزشکی را بار دیگر به پویایی وادارد.

همت عالی و سیاست روشن‌بینانه‌ی خواجه به همراه اندیشه‌های بزرگی که برای احیای عظمت پیشین داشت بار دیگر باعث شد تا بارقه‌ی امید بر دل اهل علم تابیدن بگیرد و با تشویق اهل علم به تکاپو و تأسیس مراکز دانشگاهی و درمانی هم‌چون مجتمع ربیع رشیدی، فضای مناسب برای

مسئول داروخانه تحویل بیمار گشته و در برابر آن هیچ‌گونه وجهی دریافت نمی‌شد. پس از ویزیت اولیه، در صورتی که بیماری نیاز به بستری داشت، او را به قسمت مربوطه برده و پرستاران یا «خادم المرضی» آن‌گونه که در وقف‌نامه آمده، کار مراقبت از بیماران را به عهده می‌گرفتند (۲۰).

از خلال مندرجات وقف‌نامه و مکاتبات رشیدالدین، می‌توان فهمید که داروخانه‌ی بیمارستان مجموعه‌ی بزرگ و مجهزی بوده و صدها خمره و ظرف کوچک و بزرگ در آنجا وجود داشته که داروهای زیادی در آن‌ها نگه‌داری می‌شده است. از میزان این داروها چنین استنباط می‌شود که رشیدالدین در مورد داروهای مصرفی بیمارستان، دچار حساسیت فوق‌العاده و آینده‌نگری بوده و همواره تلاش می‌نموده که ذخیره‌ی داروها در حد مطلوب باشد. در یکی از نامه‌ها (۲۱) رشیدالدین مکتوبی به‌نام خواجه علاءالدین محمد هندو نوشته و بر طبق آن صورت درخواست داروها و روغن‌های مورد درخواست رئیس بیمارستان - محمد النبیل - را به او گوشزد می‌کند. در این نامه شرح درخواست به روشنی و کامل بیان شده و مشخص می‌کند که هر روغنی را از کجا و به چه مقدار و به چه کیفیتی تهیه کرده و چگونه ارسال دارد و از آنجا که هر کدام از موارد درخواستی می‌بایست از نقطه‌ای از کشور تهیه شود، برای اجتناب از هر گونه تأخیر، دستور می‌دهد که برای هر کدام پیکری جداگانه روانه شود.

در نامه‌ی شماره‌ی ۲۱ خطاب به پسرش جلال‌الدین حاکم روم، از او درخواست می‌کند تا از داروهای زیر هر کدام به میزان پنجاه تا صد من به‌صورت سالانه جهت مصرف بیمارستان ارسال دارد: «تخم بادیان»، «سماروق»، «غاریقون»، «مصطکی»، «کندر رومی»، «اسطوخودوس»، «کشوت»، «اف تیمون» و «قورت اودی». چنین میزانی نشان می‌دهد که بیمارستان مراجعین فراوانی داشته و دارای عظمت و شکوه فراوانی بوده است.

متأسفانه، پس از قتل خواجه رشیدالدین، در زمان ایلخان

برخورد داشته‌های علمی سایر ملل و پرورش علم و تولید اندیشه ایجاد شود. ولی افسوس که قائم به شخص بودن چنین حرکتی باعث گشت تا با مرگ دردناک خواجه تمام زحمات او به هدر رفته و کارهای به سامان شده، به همان مجرای نابسامان قبل باز گردد.

منابع

- ۱- میر جعفری ح، عاشوری نژادع. تاریخ نگاری و تحولات آن در ایران و جهان، چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور؛ ۱۳۸۶، ص ۸۵.
- ۲- جهاننگلو ا. تاریخ اجتماعی دوره مغول، چاپ اول. اصفهان: انتشارات کتابفروشی تائید؛ ۱۳۳۶، ص ۱۳.
- ۳- پطروشفسکی ا. اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری. ترجمه ی کریم کشاورز، چاپ هفتم. تهران: انتشارات پیام؛ ۱۳۶۳، ص ۱۴۸.
- ۴- بیانی ش. دین و دولت در ایران عهد مغول، چاپ اول، جلد دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۷۱.
- ۵- اقبال آشتیانی ع. تاریخ مغول، چاپ سوم. تهران: انتشارات امیر کبیر؛ ۱۳۵۷، ص ۴۸۸.
- ۶- القاشانی ا. تاریخ الجایتو. ترجمه اهتمام مهین همبلی، چاپ اول. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۴۸، ص ۱۳۲.
- ۷- کریمی ب. رشیدالدین فضل الله الوزير ابن عماد الدوله ابی الخیر بن موفق الدوله علی، جامع التواریخ، جلد اول. تهران: انتشارات اقبال؛ ۱۳۶۲، ص ۷.
- ۸- مینوی م، افشار ا. رشیدالدین فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی مشتهر به رشید الطیب، وقف نامه ربع رشیدی. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی؛ ۲۵۳۶، ص ۳۲.
- ۹- شبانکاره‌ای م. مجمع الانساب. ویراستار محدث م ه. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر؛ ۱۳۶۳، ص ۲۷۰.
- ۱۰- اشپولر ب. تاریخ مغول در ایران. ترجمه ی میرآفتاب م. تهران: انتشارات علمی فرهنگی؛ ۱۳۷۶، ص ۱۱۷.
- ۱۱- خواند میر غ. تاریخ حبیب السیر، چاپ اول. تهران: انتشارات خیام؛ ۱۳۳۳، ص ۲۰۱.
- ۱۲- بروان ا. تاریخ طب اسلامی. ترجمه ی رجب نیا م. تهران: انتشارات علمی فرهنگی؛ ۱۳۶۴، ص ۱۴۲.

- ۱۳- جوینی ع. تاریخ جهانگشای ویراستار ثروت م. تهران: انتشارات امیرکبیر؛ ۱۳۶۲، ص ۷۷.
- ۱۴- زریاب ع. میرخواند، روضه الصفا، تهران: انتشارات علمی؛ ۱۳۷۳، جلد ۵، ص ۸۸۷.
- ۱۵- بویل ج ا. تاریخ ایران کیمبریچ، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه‌ی انوشه ح. تهران: انتشارات امیر کبیر؛ ۱۳۸۵، جلد پنجم، ص ۳۴۹.
- ۱۶- الگود س. تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی. ترجمه‌ی فرقانی ب. ویراستار روحانی م ح. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر؛ ۱۳۷۱، ص ۳۵۵.
- ۱۷- کالین ا ر. تاریخ علم کمبریج. ترجمه‌ی افشار ح. تهران: نشر مرکز؛ ۱۳۸۵، ص ۱۸۹.
- ۱۸- عیسی بک ا. تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام. ترجمه‌ی کسائی ن. چاپ اول. تهران: انتشارات موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران؛ ۱۳۷۱، ص ۱۶۱.
- ۱۹- تاج بخش ح. تاریخ بیمارستان‌های ایران از آغاز تا عصر حاضر، چاپ اول. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۳۷۹، ص ۱۴۲.
- ۲۰- بروشکی م. روش اداری و آموزشی ربع رشیدی. مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی؛ ۱۳۶۵، ص ۱۳۴.
- ۲۱- دانش پژوه م ت. رشیدالدین فضل الله همدانی، سوانح الافکار رشیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۵۸، نامه شماره ۱۹.